



تأثیر هنرمندان در تاریخ

(۵)

مرثیه ایوان مداین

یکی از مشهورترین اشعار ادبیات پارسی، به ویژه از دیدگاه ملیت ایرانی و ابراز میهن پرستی، مرثیه ایوان مداین خاقانی شاعر شهیر قرن ششم هجری است. افضل الدین بدیل بن عالی خاقانی از سلسله گمیان نامی و قضیده سرایان درجه اول ایران است که در حدود سال ۵۲۰ هجری در شروان نولد یافت. در باب نام خود که بدیل بوده است در قطعه‌های چنین گوید:

وال من آدم اندر جهان سنائی را بدین دلیل پدر نام من بدیل نهاد
گویا نخست حقایقی اقب داشته، سپس بمناسبت انتساب به خاقان اکبر منوچهر بن فریدون
شروانشاه، خاقانی نخلص یافته است و منوچهر معاصر بود باسی و یکمین خلیفه عباسی المقتضی بالله
(۵۳۰ - ۵۵۵ هجری) او این تقرب خاقانی بدستیاری ابوالعلاء گنجوی حصول یافت. چنانکه
ابوالعلاء شاعر گویا:

چو شاعر شدم برده‌ت نزد خاقان بخاقانیت من لقب بر نهادم
شغل پدر خاقانی تجاری بود. و بهمین علت علی‌نجات نامیده شده است. خاقانی بعد از ورود
بخدمت خاقان اکبر فخرالدین منوچهر بن فریدون شروانشاه، صلت‌های گران از آن پادشاه
دریافت داشت. ولی بعد از چندی در اثر سعایت دشمنان، نظر شروانشاه از او برگردید. بهمین علت
خاقانی از ادامه کار در دربار شروانشاه ماول شد و به امید دیدار استادان خراسان و دربارهای مشرق
آرزوی عراق و خراسان در خاطرش خلجان کرد و این میل از اشارات متعدد شاعر، مشهود است.
چنانکه گفته است:

ای عراق الله چارک نیک مشعوف بتو وی خراسان جمرک الله سخت مشاقم ترا

• آقای عبدالرفیع حقیقت (رفیع) از تاریخ نویسان محقق معاصر

لیکن شروانشاه او را رها نمی کرد تا بمیل دل رخت از آن سامان بر بندد و این تفسیق موجب دلنگی شاعر بود تا عاقبت روی به عراق نهاد و تاری آمد، بر حسب تصادف در اینجا بیمار شد. و در همان حال خبر وحشت زای حمله غزان بر خراسان و دستگیر شدن و حبس سلطان سنجر سلجوقی و قتل محمد بن بیهی بدورسید، و او را از ادامه سفر بازداشت. بنا بر این ناگزیر به شروان مراجعت کرد و در آنجا طبق دستور شروانشاه زندانی شد (۱) علت زندانی شدن خاقانی را گردن پیچیدن از خدمت سلطانی باید دانست، زیرا خود وی در منظومه شیوانی که جزو غزلیات او بطبع رسیده است چنین میگوید:

گفتی نکنی خدمت سلطان، نکنم، فی یک لحظه فراغت بدو عالم نقروشم

حبس خاقانی بحکم قرائن در زمان اخستان بن منوچهر شروانشاه در سال ۵۷۰ هجری اتفاق افتاده است. به روایت تذکره نویسان، خاقانی در آغاز زندگی شاعری مدح-رای بود و از ممدوسان صلوات شایان و در خور می ستد (۲) و با ظرافت و لطف طبعی هر چه نیکوتر و نیمیای هر چه تمامتر می زیست، و از لوازم محتشمی هیچ کم نداشت. تا اینکه در طلب دامنگیر او گردید. و از درگاه شاهانش فارغ کرد و توبت و انابت پیش آورد، و حج اسلام بگزارد، و دامن از صحبت امیران در بپاید، و تا آخر عمر کنج عزلت بنشست. هر چند جزئیات این روایات مورد تردید است، ولیکن اسلو و ریشه آن یعنی اختلاف سلیقه خاقانی در آغاز و انجام شاید انکار پذیر نباشد، زیرا اشعار و شرح اشعار او شاهد است که این گوینده چیره دست فارسی زبان جز ستایشگری و زبردستی و کلامانی، آرزوهای معنوی هم داشته و در جستجوی آن عمری سپری کرده است. چنانکه خود وی بسیار جای گوید. غرض او از مدح بردازی تهیه پوشش و خورش نبوده است، و شهرت و نام از نان و جامه بیش می خواست و از این روی هرگاه بی التفاتی می دید، مناعت و شهامت نفسانی اجازت قرار و اقامت به وی نمی داد و با کمال بی اعتنائی از عطا و لقای ممدوح چشم می پوشید و به دیگر جای سفر می کرد. (۳)

پس از سی سال روشن گشت بر خاقانی این معنی

که سلطانیست درویشی و درویشی است سلطانی

بهر حال نارضائی از محیط حکومت شروانشاه و شوق و شور مسافرت به عراق و خراسان بکافی از پدیده های بسیار زیبایی است که در اشعار این شاعر پراحساس بچشم بخورد. متأسفانه معلوم نیست بچه علت، شاید در اثر توجه بیش از حد شروانشاه به خاقانی، از مهاجرتش به سختی جلوگیری بعمل می آمده است. چنانکه خود گوید:

چه سبب سوی خراسان شدنم نگذارند عندلیم بگلستان شدنم نگذارند

توقف خاقانی در شروان مدت زیادی طول نکشید. پس آنگاه به قصد حج و دیدن امرای

۱- تاریخ ادبیات ایران تألیف استاد دکتر ذبیح اله صفا جلد دوم صفحه ۷۷۸

۲- عوفی نوشته است (تاهر قصیده ای که به حضرت پادشاهی فرستادی هزار دینار عین صلوة

آن بودی و تشریف و انعام فراخور آن) لباب الالباب طبع لیدن صفحه ۲۲۱

۳- سخن و سخنوران تألیف استاد بدیع الزمان فروزانفر صفحه ۶۲۱

مراقب و سایر مسیحات اجازت سفرخواست . با این درخواست او موافقت شد و راه سفر را در پیش گرفت . در عراق به خدمت سلطان محمد سلجوقی رسید و هم در موصل جمال الدین محمد بن علی اصفهانی وزیر صاحب موصل را دیدار کرد . این سفر که اولین حج خاقانی است از روی اشارات دیوان و تحفه امرا آن به سال ۵۵۱ هجری اتفاق افتاد و از راه باده به مکه رسید و قصیده‌ای که در صفت مکه و راه آن گفته بود ، خواص مکه به زر نوشتند ، مطلع قصیده مورد بحث اینست :

صبح از حمایل فلک آهیخت خنجرش کیمخت کوه ادیم شد از خنجر زرش
در زمین قصه‌ها ، از جمال الدین اصفهانی وزیر صاحب موصل که مکه را تعمیر کرده بود یاد کرده و گوید :

شکر جمال قوی که معمار کعبه اوست یارب چه کعبه دار عزیز و معمرش
همین جمال الدین ، خاقانی را در بازگشت از مکه به بغداد که در سال ۵۵۲ هجری اتفاق افتاد ، بحضور خلیفه معرفی کرد . در این موقع سلطان محمد سلجوقی بغداد را محاصره کرده بود و خلیفه عباسی المقتدی بالله سرگرم دفاع از پایتخت خود بود ، خلیفه عباسی خاقانی را با عزت و احترام مخصوص نزد خود پذیرفت ، و شغل دبیری را به او پیشنهاد کرد . ولی وی که از بغداد و بغدادیان سخت رنجیده خاطر بود ، پیشنهاد خلیفه عباسی را نپذیرفت . چنانکه خود گوید :

خلیفه گوید خاقانیا دبیری کن که پایگاه سرا برفلک گذارم سر

بعد از این ملاقات ، خاقانی شاعر پرشور و احساس ایرانی عراق را به عزم میهن خود ایران ترک گفت . در همین سفر تاریخی بود که خاقانی پس از دیدن خرابه‌های طاق کسری (ایوان مدائن) و تجسم عظمت و قدرت رؤیا انگیز ایران در دوران قبل از اسلام ، عالی ترین احساسات و بان پرستی خود را در قصیده‌ای که آنرا (مرثیه ایوان مدائن) باید نامید ، متجلی ساخت . این قصیده دانشین یکی از شیواترین آثار منظوم ادبیات پارسی بشمار میرود ، و تأثیر عمیق و عجیب آن در سیر ادوار تاریخ ، به اندازه خاقانی در عموم مردم وطن پرست ایران غیر قابل تردید میباشد . بطوریکه نوشته‌اند . تا هر آن سفرهای خاقانی به حجاز و قطع باده و رنج‌هایی که از اعراب در طی باده و سفر بیت‌الله در انجام حج یاد رسید ، در کاهش تعصب مذهبی وی باعث قوی بود و او را که چندین چاه در عراق این سفر باسوز و گداز تمام بنظم آورده بود چنان کوفته و رنجیده خاطر ساخت که بی اختیار زبان به عیب‌جوی عرب گشود و از کعبه ستائی دست بازداشت . چنانکه گوید :

گرم محرم عندک همه کعبه ستایان تو محرم می‌باش ، مکن کعبه ستائی
کعبه چه کنی یا حیرت‌آلود و زمزم هان عارض وزاف و لب ترکان سرالی
یا اینکه :

مراقب! بیت بدت العنب به که از بیت ام القری می‌گریزم
ام القری - امی مکه و مقصود از بیت القری کعبه است . بدین ترتیب معلوم میشود که خاقانی در اوایل زندگی تعصب دینی خاصی داشته است ولی پس از تغییر حالت مورد بحث ، به تصوف

و حکمت‌گرائیده و پس از آشنا شدن با پیرمغان به طرز حیرت‌انگیزی از تعصبش کاسته شده و به‌غزای معنوی رسیده است. چنانکه گفته است :

مراغم تو به خمار خانه باز آورد
هزار گوه و بیابان برهد خاقانی

ز راه کعبه بکوی مغانه باز آورد
سلامتش سلامت به خانه باز آورد

بهر حال این شاعر توانا و پراحساس ایرانی دلی پراز مهر وطن و نژاد ایرانی داشت، و از هجوم تازیان و ترکان همواره به‌آتش اندوه می‌گداخت، و اشعار دلنشین وی به‌خصوص تابلو مرثیه ایوان مداینش، مستغنی از هرگونه توصیف ادبی و ملی است.

وفات خاقانی در حدود پانصد و نود و پنج (۵۹۵ هجری) در تبریز اتفاق افتاد و در مقبره الشعرا که در شمال شهر در کوی سرخاب واقع بود، مدفون گردید. قبل از نقل قصبه معروف ایوان مداین چند بیت از یک قصبه دیگر که یادآور دوران حشمت و عظمت دولت ساسانی و مداین، پایتخت باشکوه ایرانیان است و خاقانی در ضمن سفر حج سروده، بازگو میشود :

گریه دندان‌های قصر

تا خیال کعبه نقش دیده‌جان دیده‌اند
بر سر دجله گذشته تا مداین خضروار

طاق ایوان جهانگیر و وثاق پیرزن
از تحیر گشته چون زنجیر پیچان، کاترمان

تا جدارش رفته و دندان‌های قصرشان
دیده را از شوق کعبه زمزم افشان دیده‌اند

قصر کسری و زیارتگاه سلمان دیده‌اند
از نکو نامی طراز فرش ایوان دیده‌اند

بر در ایوان نه زنجیر و نه دربان دیده‌اند
بر سر دندان‌های تاج گریان دیده‌اند

(زبان اشک)

اینک قصبه مرثیه ایوان مداین :

هان ای دل‌عبرت بین از دیده نظر کن هان
یک ره زلب دجله منزل به مدائن کن

خود دجله چنان گریه صد دجله خون‌گوئی
از آتش حسرت بین بریان جگر دجله

بر دجله گری نونو وز دیده زکوتش ده
گر دجله در آیزد باد لب و سوز دل

تا سلسله ایوان بگسست مدائن را
گه‌گه به زبان اشک آواز ده ایوان را

دندان‌ه هر قصری بندی دهدت نونو
گوید که تو از خاک می‌مانی تو ایام اکنون

از نوحه جند الحق ما میم به درد سر
آری چه عجب داری کاند چمن گیتی

ایوان مدائن را آئینه عبرت‌دان
وز دیده دوم دجله برخاک مدائن ران

کز گرمی خونابش آتش چکد از مهرگان
خود آب شنیدستی کاتش کندش بریان

گر چه لب دریا هست از دجله زکوت استان
نبی شود افسرده نبی شود آتش‌دان

در سلسله شد دجله چون سلسله شد پیچان
تا بوکه به گوش دل پاسخ شنوی ز ایوان

پند سردندان به شو زین دندان
گامی دوسه برمانه اشکی دوسه هم‌بشان

از دیده گلابی کن، درد سرما نشان
جغد است پی بلبل، نوحه است پی الحان

ما بارگه دادیم این رفت ستم بر ما
 بردیده من خندی کاینجاز چه می‌گرید
 اینست همان درگه کورازشهان بودی
 اینست همان صغه کز هیبت او بردی
 اینست همان ابوان کز نقش رخ مردم
 یندار همان عهدست از دیده فکرت بین
 از اسب پیاده شو بر نطع زمین رخ نه
 نمی‌نی که چون همان بین پیل افکن شاهان را
 مست است ذره ز برباک خورده است به جای می
 پس بند که بود آنگه بر تاج سرش پیدا
 کسری و تریح زر پرویز و تره زرین
 پرویز به هر بزمه زرین تره آوردی
 گفته که کجا رفتند آن تا جوران اینک
 نفاقانی از این درگه در یوزه عبرت کن
 گرزاد که مکه نوشه است به هر شهری
 هر کس برد از مکه سیبچه ز گل حمزه

بر قصر ستمکاران گوئی چه رسد خذلان
 خندند بر آن دیده کاینجا نشود گریان
 دیلم ملک بابل هندو شه ترکستان
 بر شیر فلک حمایه شیر تن شادروان
 خالک در او بودی دیوار نگارستان
 در سلسله درگه در کوکبه میدان
 زیر پی پیلش بین شهامت شده نعمان
 پیلان شب و روزش کشته به پی دوران
 در کاس سر هر مز خون دل نوشروان
 صد پند نوشت اکبون در مغز سرش پنهان
 بر باد شده یکسر با خاک شده یکسان
 کردی ز بساط زر زرین تره را بستان
 ز ایشان شکم خاکست آبتن جاویدان
 تا از در توزان پس در یوزه کند خاقان
 توزاد مدائن بر تحفه ز پی شروان
 پس توزادان بر سیبچه ز گل سلمان (۱)

این مقصود سامان فارسی ناپوه متفکر ایرانی یار محرم و هم فکر پیغمبر اسلام است که در مداین
 مدفون است و همین تذکره ویرده ابرقاد و دلیستگی خاقانی به نین ملی و دانشمندان و متفکران
 ایرانی است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

بندۀ کسان

مطلب ز رضا جوئی امثالیت چیست؟
 ای بندۀ صد هزار کس، حالت چیست؟
 «لاادری»

ای زاهد شهر پرست احوالت چیست؟
 من در طالب رضای یک کس مردم